

شہید نزرگوار

رحمان کلینی

تالیف حبیب اللہ حامی

## مقدمه

در شور انگیزترین ایام زندگانی یعنی دوران شیرین جوانی و ، زمان فراموش نشدنی دانشجویی با خانواده ای مومن و مخلص و صمیمی و مهربان آشنا شدم از همان بدو آشنائی متوجه شدم که با خانواده ای اصیل که اصالت ایمانی و خانوادگیشان کاملا به چشم میخورد و از همان ابتدا انسان را تحت تاثیر قرار می دهد افتخار آشنائی و معاشرت را یافته ام گرچه از سابقه فامیلی و خصوصیات اخلاقی آنها اطلاعی نداشتم ولی از طرز رفتار و گفتارشان کاملا مشخص بود که تحت تربیت پدری بزرگوار و مادری فداکار قرار داشته اند و از اینکه پدر خانواده را نمی دیدم فکر میکردم به اقتضای شغلم ممکن است بیشتر در سفر باشد و برای آسایش خانواده رنج دوری از آنان را تحمل می

کند راستش بدون آنکه او را بشناسم همیشه در دل او را تحسین میکردم که چنین خانواده مومن و اولاد مودب و تربیت شده ای دارد و غایبانه نسبت به او ارادتی پیدا کرده و مشتاقانه آرزوی ملاقاتش را داشتم .

وقتی مدتی قریب سه چهارماه گذشت واز ایشان خبری نشد ضمنا روابط ما هم صمیمانه تر و آشنائیمان بیشتر شده بود روزی از آنها پرسیدم پدرتان کجاست که نزد شما نمی آید وقتی دخترشان که آن موقع نوجوانی ۱۳ یا ۱۴ساله بود با لحنی معصومانه و چشمانی اشک آلود گفت پدرم چند سال پیش شهید شده آنوقت احساس کردم که احترام قلبی من یک رابطه عاطفی و احساسی روحانی نسبت به شهید ی فی سبیل الله بوده که جان را که به فرموده حق اعز اشیاء است

بخاطر اعتقادش به امر مبارک رایگان اهدا نموده  
است بعدها متوجه شدم که ایشان نه تنها در زمره  
شهدای جانفشان امر الهی هستند بلکه خود نیز با  
صفای باطن و قلب پاکی که داشته اند موفق به  
تصدیق امر مبارک گردیده اند زیرا برای مابھائی  
زادگان که از همان بدو تولد در خانواده بهائی  
چشم بجهان گشوده ایم شاید درک حلاوت  
شناخت مظهر ظهور و خلق جدید شدن برایمان  
اگر محال نباشد چندان آسان هم نیست لذا هنگامی  
که در صد تالیف کتاب چگونه بهائی شدم در  
شرح حال مصدقین برآمدم از پروین خانم حبیبه  
محترمه آن بزرگوار خواهش نمودم اطلاعاتی  
درباره زندگی پدرشان و نحوه تصدیق و شهادتش  
را برایم بفرستند ایشان نیز لطف فرموده و بعد از  
قریب نیم قرن که از آن دورن می گذرد مطالبی را

مرقوم و ارسال فرمودند که زینت بخش این اوراق  
می گردد تشکر و سپاس فراوان خود را بخاطر  
لطف و مرحمتی که فرمودند نثار ایشان و خانواده  
محترمشان نموده آرزومند سلامتی و توفیق  
بیشترشان هستم .

**حبیب الله حسامی - مدینه الله شیراز**

**۲۸ بهمن ۱۳۸۸**

# شرح حال جناب رحمن کلینی از سه بخش مجزا از هم تشکیل شده

۱- دوران مسلمانی و تجرد

۲- دوران بعد از تصدیق امر مبارک

۳- جریان شهادت

## دوران قبل از تصدیق

دوران کودکی و نوجوانی جناب کلینی همانند تمامی همسالان یکسان گذشته یعنی تا ایام قبل از دبستان به بازی و بازیگوشی و پرورش در خانواده مسلمان و مومن و بعد از رسیدن به سن تحصیل با توجه به امکانات موجود در محل نسبتاً محدود و کوچکی همچون مرقان بفرآگیری تحصیلات ابتدائی رایج در آن دوران پرداخته و بعد از رسیدن به سن بلوغ به شغل آزاد پرداخت دوران شیرین ولی زودگذر جوانی را با مجالس با دوستان و موانت با

کملین قوم گذرانیده و در مجلس آرائی و گرم کردن محیط دوستانه و گردهمائی های شبانه ماهر و متخصص گردید و چنانچه لازمه ایام شباب است به مقتضای حال و روبراه بودن احوال بقول اهل فن دمی به خمره می زد و ساعتی از دنیا و فیها بی خبر می شدند از آنجا که شغل آزاد بستگی تام به اوضاع و احوال زمان دارد و نمی تواند همیشگی و دائمی باشد. لذا برای تامین معاش فن خیاطی را آموخته و مغازه ای دائر نموده که پاتوق رفقا و دوستان و تجمع جوانان هم سن و سال بود و این اوضاع و احوال دو سه سالی یکنواخت و بدون هیچ حادثه قابل ذکری در گذر بود تا اینکه دوستان جوان و بهائی جناب کلینی که تحت تاثیر صمیمت و یکرنگی او قرار گرفته بودند دایره دوستی و معاشرت را تنگ تر و باب رفاقت و

صمیمت را با پیشتر برگشته و ده جنائی را ویران از آن مجالس  
مجانست و محاسن را با یکدیگر از بیابان و نظیف و

انگیزه که از آن تباهی عمیق و در حال ذوق از دستورات دادن  
قهار جالب و شگفتی جناب فیضی نیز محفوظ

سلامتی نتیجه ای نداشت بریده و به مجالس اتین و  
می شدند زیرا جناب ایشان با وجودیکه راغب و

الفتا روحانی و برادرند و او را از پیشتر شراب انگوری  
جوایی بودند مورد احترام و اطمینان شایسته بودند و

فناج شده به آشنا میدان عاده محبت الله رکله نشسته باش  
شرف مشورت فرار گرفته در گرفتاری و رنج

رجا و دانی اثلت تراغبت نمودند و بنا لاخره بعد از دو  
مشغلات از طفرات و راضیهای سودمند او بهره

نله سال صبر و با خوضله او بسیار رفتار و با گفتار بهائیان  
مند می شدند مصافقا به اینکه جناب ایشان بسیار

تمایق او را بحضور در مجلسات المری جلیب نموده  
احتماعی و اهل معاشرت و مردم دار نبود و با

رو بایعت ایمان آوردن ایشان شدند و آن لغت  
حسن خلق و رفتار پسندیده و ناسمه بود محبوبی

ال رحلیه لغت رفیقان و اهل و اهل و اهل  
در آن قریه کوچک که به بیاضی اهالی یکدیگر

زادان و اهل آنجا را در آن لغت و با لغت  
را

و همیشه شمع و رقی شعله را می هدایت  
می شناختند و با هم آشنا بودند برای خود بدست

رقیبان و اهل و بیاضی و با رقیب و با رقیب  
آورد لذا مورد احترام و توجه شتر اهالی بود

مدیر و اهل و اهل و رقیب و اهل و اهل  
در بین معاشرین جناب ایشان چند نفر از جوانان

زانجا و اهل و اهل و اهل و اهل و اهل  
بهاهی قریه هم بودند که اهل با اهل و اهل و اهل



محضرش کسب فیض می نمودند و در دل از اینکه چنین جوان مهذب و آراسته ای از امر مبارک بی اطلاع باشد افسوس میخوردند و آرزو داشته و علاقمند بودند که او را نیز بجرگه اهل ایمان وارد نموده و از عالم ملکوتی الهی و لذت درک ظهور و حالت روحانی شرکت در تشکیلات او را نیز نصیب بخشند و مرزوق نمایند زیرا حیفشان می آمد که در عالم دوستی و رفاقت او را از گنج گرانبھائی که دارند بی خبر بگذارند لذا باب معاشرت و مراوده را با او بیشتر نموده و کم کم پای او را بجلسات تبلیغی باز کرده و گوش او به شنیدن کلماتی بدیع و مطالبی جدید آشنا گردید این جریانات بسال ۱۳۱۴ شمسی یعنی هنگامی که جناب کلینی جوانی ۱۹ تا ۲۰ ساله بودند واقع شد و از آنجا که دارای قلبی پاک و صفای باطن بود

واز اوهام و خرافات بر کنار آنچه را می شنید در  
ترازوی عقل و احساس سنجیده و چون منصف و  
بی تعصب بود حقایق را بدون چون و چرا می  
پذیرفت.

گرچه به ایرادات بارده که در کتب ردیه آمده و  
تهمتهائی که دشمنان امر الهی به جامعه امر نسبت  
میدهند چندان اعتنائی نمی کرد و توجهی نداشت  
ولی عامل اصلی در تحقق خلق جدید شدن ایشان  
گذشته از صفای باطن و قلب پاک و روح بلندش  
آشنائی با جناب زین العابدین آبادی بود که یکی  
از مومنین مطلع و با سواد امر بود و جناب کلینی  
از محضر ایشان بسیار در تصدیق امر و تکمیل  
معلومات استفاده نمود بین جناب کلینی و جناب  
آبادی گذشته از رابطه دوستی و مبلغ و مبتدی یک  
رابطه عاطفی محبت آمیز در نتیجه طول معاشرت

ایجاد شده بود که جناب آبادی به ایشان به چشم  
فرزند خود می نگریست و او را بسیار دوست می  
داشت تا آنجا که صبیبه خود بنام هما خانم را به  
عقد ازدواج ایشان در آورد و رشته معاشرت با  
پیوند مصاهرت مستحکمت‌تر گردید.

ایمان آوردن جناب کلینی و معاشرت با جامعه  
بهائی مخصوصاً ازدواج با دختر یک مبلغ بهائی در  
آن قریه کوچک و مردم متعصب مذهبی باعث بروز  
تضیقات و ناراحتی برای ایشان گردید در وهله اول  
کسب و کارشان کساد گردیده و مردم از معاشرت  
بایشان روی گردانیدند حتی برادران و افراد نزدیک  
فامیل هم با ایشان قطع رابطه کرده ورشته قرابت و  
محبت را گسستند و او را از مایملک و ارث پدری  
محروم ساخته به این امید که شاید حب مال و  
کسب جاه و مقام او را از راهی که در پیش گرفته

باز داشته و پشیمان شده و بر گردد ولی آن جوان نورانی که گنجی گرانبها بدست آورده بود که چشم به حطام دنیا داشت از مال و اموال گذشت و عرفان مظهر امر را با هیچ متاعی عوض نکرد.

مخالفین و معاندین کی از این ترفند هم نتیجه ای نگرفتند به آزار و اذیت و ایجاد ناراحتی پرداخته و محدودیت هائی برای او قائل شده و عرصه را بر او تنگ نمودند ناچار با صلاحدید زعمای قوم جلای وطن نمود بعد از قریب سه سال مقاومت به تبریز نقل مکان نموده و در اداره راه آهن استخدام گردید و مصداق عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد تحقق یافت چندین سال در تبریز زندگی آرامی داشت ولی از آنجا که روزگار همیشه بر وفق مراد نیست هما خانم همسر مهربان و فداکارش سال ۱۳۲۱ در عنفوان جوانی بملکوت ابهی صعود نمود

وایشان را با طفلی سه چهار ساله تنها گذاشت  
قریب دو سال جناب کلینی به پرستاری از طفل  
خردسال و مادر عیال سالخورده اقدام و با چه  
فداکاری و از خود گذشتگی هم در عرصه خانواده  
و هم در محیط کار موفق بود و بخاطر آسایش و  
رفاه مادر همسرش فکر ازدواج مجدد را از سر بدر  
کرد ولی بالاخره با اصرار دوستان و تاکید مادر زن  
تن به ازدواج مجدد داد و زندگی شیرینی را در  
جوار همسری مومن و مهربان و فداکار شروع  
نمود تا اینکه بعد از چندین سال خدمت صادقانه به  
سمت ریاست بخش آلات و ادوات راه آهن منطقه  
دورود منصوب و به آن سمت حرکت نمود و با  
رفتن ایشان به آن ناحیه تشکیلات امری رونقی  
گرفت و منزلش محل تجمع احبا مخصوصا  
پذیرائی از مبلغین و مسافرین بود قریب دو سال و

چند ماه در آن منطقه ساکن شده بود که در نتیجه  
فعالیت‌های امری ایشان و خدمات تشکیلاتی او  
اهالی به اعتقادات او پی برده و فهمیدند که بهائی  
است ولی به علت محبوبیتی که بین همکاران  
داشت کسی جرات جسارت به او نمی نمود از آنجا  
که شهر دورود شهری مذهبی و مردمانی متعصب  
داشت و بی حکمتی از احبا هم مزید علت بود  
باعث ایجاد حسادت و برانگیخته شدن احساسات  
مذهبی گشته و چون اوضاع سیاسی مملکت هم  
بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ متشنج بود و عده  
ای از کارگران کارخانه سیمان دورود هم عضو  
حزب توده بوده و با شاه و حکومت مخالف بودند  
این موضوع را برای ایجاد اغتشاش بهانه قرار داده  
بر علیه احباء و اقدامات تبلیغی آنان تظاهرات  
نمودند و به تحریک آخوند محل و پیشوای

روحانی مسجد فریاد و ادینا برآوردند و با القاء شبهه در ذهن اهالی بی اطلاع و ساده محل که بهائیه‌ها اول و دوم محرم را که ما عزا دار هستیم عمدا جشن گرفته و شادی می کنند مردم را تحریک به آشوب و بلوا نمودند و با ایجاد مزاحمت برای احبا عرصه را بر آنان تنگ کردند تا جائی که به صلاحدید محفل محل و محفل مرکز قسمت احبا موقتا محل را خالی و به نقاط اطراف مانند اندیمشک - خرم آباد - بروجرد و آبادان و خرمشهر رفتند تا شاید سروصدا بخوابد و آرامش به منطقه برگردد.

جناب کلینی نیز با خانواده به اندیمشک که مرکز اداری ایستگاه دورود بود رفته و جریان ما واقع را به رئیس خود گزارش کرد و از بیم خطر جانی که او را تهدید میکرد خبرداد و رئیس مربوطه به

اعتماد به قدرت حکومت و تضمین اینکه هیچ  
خطری نیست او را تشویق به مراجعت نمود ایشان  
نیز بخاطر اطاعت از حکومت که از سجایای  
برجسته احبای الهی است به تنهایی به محل  
خدمت برگشته تا بعد از بررسی اوضاع و اطمینان  
از امنیت خانواده را نیز به خانه و زندگی  
برگرداندو با مشورت با روسای مربوط منزل خود  
را به نزدیک محل ایستگاه تغییر داده تا از امنیت  
بیشتری برخوردار باشد زیرا منزل مسکونی سابق  
بوسیله اشراار مورد تهاجم قرار گرفته و شیشه های  
آنها شکسته و به ساختمان خساراتی وارد نموده  
بودند که دیگر قابل سکونت نبود

روزی که آن شهید مجید برای انتقال اثاثیه خود به  
تنهایی مشغول حمل آنها به منزل جدید بود یکی از  
کارگران راه آهن بنام غلام به تحریک آخوند محل



به بهانه احوالپرسی و کمک به ایشان نزدیک شده و  
با ضربات متعدد چاقو ایشان را مضروب و شهید  
نمود و جان پاک را در راه ایمان و اعتقادات خود  
برایگان تقدیم جانان نمود

شرح شهادت ایشان در مجله اخبار امری سال ۳۲  
شماره ۵ و همچنین در کتاب عالم بهائی جلد ۱۲  
مندرج و از طرف هیکل مبارک حضرت ولی  
امرالله پیام زیر مخابره گردید (خبر واصله موجب  
نهایت تاثیر گردید منتسبین را به ادعیه قلبیه این  
عبد اطمینان دهید)

واقعه شهادت ایشان روز چهارم مهر ماه ۱۳۳۲  
شمسی واقع و در هنگام شهادت ۳۶ سال از سن  
مبارکش می گذشت روحش شاد و روانش سرشار  
از بها الله باد.

جریان مفصل شهادت ایشان را نکارنده در کتاب شهدای  
امر مرقوم داشته ام.

## شرح شهادت شهید مجید رحمن کلینی

جناب رحمن کلینی یکی از عشاق جان برکف جمال جانان که در عنفوان جوانی گوهر گرانبهای جان را که بفرموده حق اعز اشیاء است به رایگان تقدیم آستان حضرت رحمن نمود سال ۱۲۹۵ شمسی در قریه ممقان از توابع تبریز در خانواده ای مسلمان و متدین چشم به جهان گشود

بعد از طی دوران تحصیلات ابتدائی به شغل آزاد پرداخته و بطوریکه در کتاب چگونه بهائی شدم جلد ۴ تالیف نگارنده مرقوم شده ایشان شخصا امر مبارک را تصدیق نمودند و در نتیجه مورد غضب و خشم فامیل و دوستان واقع شد با او قطع رابطه نموده حتی ملک و املاک پدری و حق و حقوق ارث و میراث که حق مسلم ایشان بود را غضب و

او را محروم نمودند ولی برای کسیکه گنجی  
شایگان به رایگان به دست آورده مال و اموال دنیای  
فانی پیشیزی ارزش ندارد و بقول شاعر (باز سلطان  
کی نظر بر لاشه مردار دارد)

از آنجا که اقامت در آن محیط تعصب آلود و ایجاد  
مزاحمهای افراد عنود هم زمان با کسادى کار و  
بار توام شده بود لاجرم ترک وطن مالوف نموده و  
ساکن تبریز بلا انگیز شد و به استخدام اداره دولتی  
راه آهن در آمده با ازدواجی موفق با خانواده ای  
مومن زندگی جدیدی را شروع نمود ولی از آنجا  
که امتحانات الهی مستمر و مدام است و بیشتر افراد  
نظر کرده را شامل می شود مورد مصداق بیان  
مبارک که می فرماید بلائی عنایتی ظاهره نار و  
باطنه نور قرار گرفته همسر مهربان را از دست  
داده و چندی بعد با صعود تنها فرزند دلبندهش

پرویز این امتحان باوج خود رسید فکر می کرد این  
امتحان نهائی است در حالیکه بعضی افراد مورد  
توجه حق حیف است که بمرگ طبیعی و با دچار  
شدن به امراض دوران کهولت و پیری از دنیا بروند  
باید تا دنیا باقی است نامشان جاودان بماند و در  
پیشگاه حضرت معبود که جز تقوای خالص نمی  
پذیرد تا هزاران سال شفیع ما بندگان گنه کار شوند  
که گفته اند

ما بلا را به کس عطا نکنیم

تا که نامش ز اولیاء نکنیم

این بلا گوهر خزانه ماست

ما بھر کس گھر عطا نکنیم

باری برای جناب کلینی امتحان نهائی دیگری در  
نظر بود و آن ایثار جان در ره جانان است

یکی دو سال بعد از صعود همسر مهر پرورشان هما خانم که صبیبه مبلغ امرالله مرحوم زین العابدین آبادی بود به اصرار دوستان همچنین برای نگهداری و سرپرستی مادر عیال از دست رفته که نسبت به ایشان احساس مسئولیت شدید می کرد تن به ازدواج دوم داد با دختری از خانواده مومن و قدیمی ممققان که از قدمای امر بوده و از همان ابتدای ظهور حضرت رب اعلی مومن شده بودند بنام طاهره خانم حسین پولی ازدواج نموده و از ایشان صاحب دو فرزند پسر و دختر بنام فیروز و پروین گردیدند بدستور روسای مربوط و مقتضیات اداری به عنوان سرپرست و رئیس قسمت جریه راه آهن درود منصوب و به سمت محل ماموریت خود حرکت نمود در آن زمان شهر درود شهری نسبتاً کوچک و دور افتاده بود ولی

بواسطه عبور خط آهن تهران خرمشهر از آنجا و همچنین وجود کارخانه سیمان عده زیادی از کارگران که مستخدمین این دو موسسه بودند با خانواده هایشان و فرهنگ و خصوصیات متفاوتشان در آن محل ساکن بوده و بعلت نفوذ حزب توده از نظر سیاسی و انجمن تبلیغات اسلامی از نظر مذهبی مردمانی متعصب و قشری و مذهبی داشت کما اینکه کارخانه سیمان وفارسیست دورود همه ماهه جزوات تبلیغی در شرح معارف اسلامی منتشر نموده و مجانا و رایگان بین مردم پخش می نمود گذشته از جو موجود فوق اوضاع سیاسی مملکت نیز در اثر اغتشاشات و تغییرات سیاسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که گروهی آنرا قیام ملی و مخالفین کودتایش می خوانند محیطی کاملاً ستیزه جو و مستعد بلوا و

آشوب ایجاد نموده و منتظر جرقه ای بودند تا  
آتش‌سوزی بی‌فروزد و آشوبی پیاپی نمایند .

این بهانه با رونق گرفتن تشکیلات امری و ایجاد  
زمینه تبلیغی همراه با عدم رعایت حکمت احباء  
بدست اغیار افتاد و به بهانه اینکه بهائیه‌ها اول و دوم  
محرم که ماه عزا و سوگواری است را جشن گرفته  
اند و با تحریک آخوند محل فریاد و ادنیا و مذهبا  
سر داده محیط را متشنج نموده عرصه را بر احبا  
تنگ نمودند و به آنها پیغام دادند یا مسلمان شوید  
و یا اینکه همگی را به فتوای روحانی شهر به قتل  
میرسانیم و شروع به شکستن در و پنجره منازل و  
دکاکین و محل کسب احبا نمودند تا جائی که جای  
درنگ نبود با صلاح‌دید محفل روحانی مرکز  
قسمت احبا برای حفظ جان و آرام شدن محیط  
خانه و زندگی خود را ترک نموده و به شهرهای



اطراف از جمله اهواز - اندیمشک - خرمشهر و سایر جاها مسافرت نمودند.

جناب کلینی و خانواده هم به اندیمشک که مرکز امور

اداری ایستگاه دورود بود رفته ضمن معرفی خود به

رئیس مربوطه و شرح جریان نامساعد بودن اوضاع

محلی منتظر دستور روسای خود

می شود. رئیس مستقیم ایشان با اطمینان به قدرت دولت

و امکان برقراری امنیت در محل ایشان را مطمئن می

نماید که خطری در بین نیست و دولت بر اوضاع مسلط

است و حفظ جان و مال ایشان را تضمین می نماید

جناب کلینی هم طبق اعتقادات دینی خود که اطاعت از

حکومت یکی از سجایای مهم اهل بهاست اطاعت امر

نموده به محل کار خود مراجعت می نماید ولی برای

اطمینان از امکان سکونت اهل و عیال منفردا و به تنهایی

به محل ماموریت خود سفر نموده و همسر و فرزندانش

را در اندیمشک گذاشته تا بعد از اطمینان از آرامش  
اوضاع به ایشان ملحق شوند صبح روز چهارم مهرماه  
۱۳۳۲ به ایستگاه دورود وارد شده و چون منزل سابقش  
بواسطه هجوم اشراار صدمه دیده و درب و پنجره و  
شیشه ها را شکسته بودند با صلاحدید رئیس مربوطه به  
منزل دیگری در نزدیکی ایستگاه که از نظر محافظت و  
امنیتی دارای ضریب بالاتری بود در حال نقل و مکان  
بود که در بین راه یکی از کارگران متعصب راه آهن که  
تحت تاثیر سخنان تحریک آمیز آخوند محل قرار گرفته  
و بهائیان را دشمن دین و ایمان و مخالف هر مسلمان  
میدانست با چند ضربه کارد که به گردن و سر و سینه آن  
مظلوم وارد می آورد او را در روز روشن در ملاء عام به  
فیض شهادت میرساند گویا به آن شهید مجید الهام شده  
بود زیرا در هنگام حرکت از اندیمشک به درود به  
مشایعینش گفته بود اگر بار گران بودیم و رفتیم و همسر

مهربانش طاهره خانم به او هشدار داده بود که ممکن است ترا بکشند ولی او گفته بود چون من در ایامی که مسلمان بودم مشروب الکی می نوشیدم لذا خونم کثیف و نجس است و لایق ریختن در راه امر بها نیست جسد آن شهید مجید ساعتها در محوطه ایستگاه راه آهن دورود و بخاک و خون آغشته گشته و هیچکس را یارای کفن و دفن و خاکسپاری او نبود تا اینکه بالاخره تنی چند از همکارانش جسد مطهر شهید فی سبیل الله که گناهی جز خدمت به خلق و اطاعت از حکومت وقت نداشت را جمع آوری و در محلی با صفا و سبز و خرم بنام بیشه که در نزدیکی دورود واقع شده و تفریحگاه اهالی گرما زده خوزستان در ایام تابستان می باشد دفن نمودند. متعصبین محلی با نفوذ آخوند روحانی خود سعی بسیار در نجات و تبرئه قاتل نمودند گرچه موفق

شدند او را از قصاص و اعدام بیهانه اینکه خون بهائی  
هدر است نجات دهند ولی او را از کار اخراج کردند.

بعد از اینکه خبر شهادت جناب کلینی بعرض محفل  
مقدس ملی رسید و در مجله اخبار امری شماره ۵  
سال ۳۲ شرح شهادتش درج گردید به ساحت  
یگانه مولای امر بها حضرت ولی عزیز امرالله نیز  
معروض گشت و در پاسخ طی تلگرافی فرمودند  
(خبر و اصله موجب نهایت تائر گردید منتبین را به  
ادعیه قلبیه این عبد اطمینان دهید حفظ وصیانت  
یاران را ملتمس و مجارات الهی را خواهانم شوقی)  
همچنین دستور فرمودند شرح شهادت ایشان همراه  
با عکس و تفصیلات در کتاب عالم بهائی شماره  
۱۲ درج گردد.

جناب محمود قوامی از بستگان آن مرحوم هم  
جزوه مختصری در شرح حال ایشان مرقوم

داشته اند که در نزد فرزندان موجود است در خاتمه شرحی را که در مجله اخبار امری شماره ۵ سال ۳۲ در این باره درج گردیده است نگاشته و برای آن شهید بزرگوار ارتقای روح و آرامش روان مسئلت داریم .

در صفحه ۲۵ اخبار امری سال ۱۳۳۲ شماره ۵ مطابق شهرالمسائل ۱۱۰ بدیع چنین می نویسد:

(در ایام محرم هذه السنه در شهر دورود شخصی بنام سید مشرف قمی ضمن روضه خوانی به سب ولعن بهائیان پرداخته مردم را با خراج آنان تحریک و علنا تهدید می نماید که اگر بهائیان از شهر خارج نشوند بقتل خواهند رسید.

بر اثر این تلقینات و تحریکات جمعی از متعصبین و معرضین در کوچه و بازار تظاهراتی بر علیه

بہائیان نموده و در صدد هجوم بمنازل و قتل  
وغارت آنان برمیایند.

مامورین حفظ انتظامات برای جلوگیری از حوادث  
سوء بجای اینکه مفسدین و آشوب طلبان را تعقیب  
و مجازات نمایند بچند عائلہ بهائی مظلوم دستور  
میدهند از شهر دورود خارج شوند و بہائیان مظلوم  
کہ جانشان در معرض خطر بودہ ناجار ماوی و  
مسکن و اثاث و اموال خود را ترک کردہ برای  
چندی از دورود خارج می شوند مع الاسف این  
دستور مقامات دولتی و عدم تعقیب و مجازات  
محرکین فساد برتجری و جسارت تجاوز کاران  
میافزاید . در این اثنا جناب رحمن کلینی کہ در  
ماموریت بودہ چون از اوضاع دورود اطلاع حاصل  
می نماید بہ پلیس راہ آہن اندیمشک مراجعہ و در  
خصوص حرکت بہ دورود کسب تکلیف میکند در

اداره پلیس باو اطمینان میدهند که قوای تامنیه کاملاً بر اوضاع مسلطند و مشارالیه باید بدون خوف و نگرانی به محل خدمت خود عزیمت نماید جناب کلینی بر حسب دستور اداره متبوعه در تاریخ چهارم مهر ماه وارد دورود شده و طبق توصیه همان اداره از منزل سابق بخانه جدید نقل مکان می کند و در حینی که تحت حمایت و نظر یکنفر پاسبان مشغول حمل اثاث البیت بوده شخصی بنام غلامعباس رضوانی بمنزل جدید ایشان وارد شده و یا چند ضربه چاقو آن مظلوم بی گناه را بطرزی فجیع و قساوتی بی نظیر بقتل می رساند و وقتی از طرف مامورین دستگیر و بآداره پلیس راه آهن جلب می شود به کمال جسارت اظهار میدارد که من قاتل کلینی هستم. هر چند مسبب و محرکین این عمل وحشیانه برای نجات دادن قاتل از

مجازات دست به تظاهرات زده و به سلاح دیرین  
تهمت و افترا متوسل گشته و چنین وانمود می کنند  
که گویا جناب رحمن کلینی در ایام عزاداری به  
زنی مسلمة اهانت نموده و اظهار می دارند که گویا  
قاتلین جناب کلینی چند نفر بوده اند ولی این  
تشبثات و تحریکات موثر واقع نگردیده مامورین  
مربوطه پرونده امر را مطابق حقیقت واقع تنظیم و  
قاتل را به بروجرد اعزام می دارند. قضیه شهادت  
جناب رحمن کلینی تلگرافیا باستان مقدس مولای  
بی همتا ارواحنا لعنا یاته الفدا معروض و عنایات  
مبارکه برای ترقی و تعالی روح پر فتوح آن شهید  
مجید رجا و مسئلت گردید. در جواب تلگراف  
منیعی از ساحت اقدس صادر و زیارت شد که  
مضمون آن بفارسی چنین است:



خبر واصله موجب نهایت تاجر گردید منتبین را با  
دعیه قلبیه این عبد اطمینان دهید حفظ و مصیانت  
یاران را ملتمس و مجازات الهی را خواهانم .

### امضای مبارک شوقی

محفل روحانی ملی عنایات مبارکه مولای خون و  
مهربان ارواحنا فدا را به بستگان آن شهید مجید  
ابلاغ و برای رفع تعدیات و تعرضاتی که اخیراً در  
دورود و بعضی نقاط دیگر بیاران الهی وارد شده  
بمقامات عالیہ کشور مراجعہ و دادخواہی نمود.  
امید است اولیای امور برای تعقیب قضیہ قتل جناب  
کلینی و رسیدگی به تظلمات چند عائلہ ستمدیدہ  
بہائی کہ از دورود اخراج و بی خانمان شدہ اند  
اوامر اکیدہ صریحہ بمقامات صالحہ صادر و  
مسببین این قتل وحشیانہ و محرکین تضییقات و

تعدیات وارده به بهائیان را بمجازات قانونی  
برسانند.